

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید هاشم سدید

اول جولای ۲۰۱۲

خوب است که سعدی زنده نیست!

اگر سعدی زنده می بود و آدم های بی کار و از دنیا بی خبری مثل من گاهی از روی بی حوصلگی و گاهی هم از روی فضولی یا نادانی اعتراضی به گفته های بزرگان دوران می گرفتند و می گفتند که مثلاً چه مصلحتی در انتصاب اشخاصی بیسواد و بی تجربه و فاسد و آدمکشی مانند فهیم و خلیلی به صفت معاونین رئیس جمهور و افرادی مانند خرم و محمدی و امثالهم به حیث وزیر وجود داشت - در حالی که بهترین، پاکترین، تحصیل کرده ترین، خوشنام ترین، وطن دوست ترین و باتجربه ترین انسان ها در کشور و در خارج از کشور برای احراز این مقام ها موجود بودند و موجود هستند - که شما به گماشتن اینها در چنان مقام ها توسل جستید و در برابر این همه مافیا و مافیای بازی ها و دزدی و اختلاس و زورگوئی ها و جنایت و خیانت، به خصوص زورگوئی های عطا محمد نور و دوستم، با تمام سابقه ننگین وی، به مماشات پرداختید و ...، به یقین و بی شک و گمان، شاید از روی آزردگی با عتاب و خطاب و شاید هم با مهربانی و از روی دلسوزی - نسبت به سادگی من - به نصیحت، می گفتند:

" حد نگهدار، ترا نشاید که با آن مغز فرسوده و فکر ناتوان عیب بزرگان (شاهان) کنی! مگر نشنیده ای که بزرگان جهان گفته اند: "صلاح مملکت خویش خسروان دانند؟" یا "هر عیبی که شاه بپسندد، هنر است" و یا این سخن که "پادشاهان از برای مصلحت صد خون کنند!!"

به گفته های من هم که یکی از بزرگترین سخنسرایان جهان و یکی از کسانی هستم که خاص و عام در همه گیتی مرا می شناسند و قدر سخنم را می دانند، توجهی نکرد ای! تو اگر از مصلحت چیزی می دانستی به این حال و روزی که داری نمی افتیدی!

به تاریخ نگاه کن! این همه مثنوی هائی که بزرگان ادب و سیاست و اخلاق و تربیت - از جمله خود من - در باب خسروان سروده و به ستایش آن ها پرداخته اند، از بهر چه بوده است؟ یکی آن ها را همشأن پیامبر می خواند و دیگری آن ها را همنشین خدا؛ و تو ...! مگر اینها از تو کم عقلتر بودند؟

نظامی را بی جهت حکیم خوانده اند! همین حکیم وقتی از بزرگی و شأن بهرامشاه سخن می گوید، با همه حکمت و دانش و فهمش می فرماید:

با فلک آندم که نشینی بخوان

پیش من افگن قدری استخوان

کآخر لاف سگیت میزنم

دبدبه بندگیت میزنم

به این چند بیت از مثنوی "کمال نامه" خواجه کرمانی هم نظر کن:

چون شدم از مکنونات بدر

باز کردم به کائنات نظر

دیدم این هفت چنبری خرگاه

همچو گردی بر آستانه شاه

...

من نمی گویم که کمر بندگی ببند و لاف سگ بودن بزن و تمنای استخوان کن، یا به نام آن ها مثنوی ها بسرا، اما کوتاهی از گفتن و نوشتن آنچه شایسته آنان است، نیز بایسته نیست!

می دانی وقتی جناب رئیس جمهور شما از "مصلحت" سخن می زند، مقصدش مصلحت کیست؟ یا فکر می کنی او به فکر خودش است؟!

فکر و ذکر او فقط و فقط به ملک و به توده های فلک زده، مستمند و دردمندی است که زندگی شان را همین بیسوادان خونخوار و خودکامه های زیر دار گریخته دوران، به جهنمی سوزانتر از آنچه ما از جهنم تصویری داریم، تبدیل نموده اند. چاره چیست؟!

او انسان بدی نیست! درویشی است بی طمع، ناصحی است بی طلب و خادمی است بی مواجب! (حتماً اشاره ای به مواجبی بود که جناب رئیس جمهور به جای این که از خزانه دولت خود ما بگیرد از همسایه غربی ما می گیرند.) مصلحتی که او با انسان نمایان خونریز و هوسباز و بیخرد، که امروز بخشی از دولت را تشکیل می دهند و غالباً در ارتباط با دشمنان مردم و وطن اند و از غم وطن و محنت محرومان جامعه بیخبر، در پیش گرفته و آن ها را با همه پستی ها و گناهانشان می آمرزد و مورد شفقت و نوازش قرار می دهد، برای مصلحت همین توده ها و مصلحت ملک و وطن است!

همینطور مصلحت با برادران تنی و ناتنی اش، مافیای مواد مخدر و مافیای زمین و پول و بانکداری، با به اصطلاح شما ستون پنجم حزب اسلامی، با جنگجویان طالب، و با نمونه ای از خیانت و خباثت و جنایت دوران، دوستم، و صد ها انسان بی ارج و آلوده و دزد و دغل و بیعار و بی روزگار دیگری مانند اینها از برای همین مردم و همین خاک است.

در هر کار وی، حتی در بی سابقه ترین کار وی در سطح جهان و در گستره تاریخ و سیاست و کشور داری، یعنی قبول خرج دسترخوان ریاست جمهوری افغانستان از دولت ایران و دوست و برادر بسیار بسیار عزیزش آیت الله خامنه ای و جناب محمود احمدی نژاد، هرچند بدخواه ملک و مردم شما بودند و هستند، راز و اسراری نهفته است که فهم آن هوش و درایت بلند می خواهد؛ چیزی که در بعضی ها، به خصوص در شما، دیده نمی شود.

همینطور آنگاه که در انتخاب هند و پاکستان، پاکستان را برهند ترجیح می دهد! می دانم که نسبت و نیت این دو کشور با افغانستان چگونه است، اما، در یک کلام، مصلحت همان است که جناب ایشان می فرمایند: هند دوست، و پاکستان برادر!

می دانم که تو به این انسان نیک دلبستگی درخور وی را نداری و همیشه بیجا و بی وقت تفتیش حالش کرده و هیچ گاهی هم حتی یک سخن مناسب در حقش نگفته ای، اما می خواهم که بدین زودی ها قرار از کف ندهی. به یقین که او را برای پریشان ساختن حال و احوال و رنجاندن دل خلق خدا نیاورده اند! حداقل تا برآمدن کتاب خاطرات شان که به زودی و بعد از دوران ریاست جمهوری شان نوشته و نشر خواهد شد، باید دندان روی جگر بگذاری و خاموشی اختیار کنی! سکوت چیز خوبیست، زیرا عیب انسان های بی هنر را می پوشاند!! و ...

از جانبی اگر می خواهی "به علت متابعت از معایتب ایمن باشی"، باید خلاف رأی سلطان رأی نجویی و به این حکایت:

خلاف رأی سلطان رأی جستن
بخون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این
بباید گفت آک ماه و پروین

گوش هوش و ارادت فرانهی و پند ها گیری که شنیدن پند نیکدلان مایه سعادست و نشنیدن آن سبب سفاهت و حقارت است!

هر وقت که از حال و احوال و مکنونات دلش وقوف یافتی و فهمیدی که غایت عنایت وی به کیست، اگر دیدی که ملامت بود، ملامتش کن؛ و اگر توانستی حقوق و نعمت از او باز ستان، و الا نق زدن و بخیلی و شماتت و طعنه و بدگوئی را بگذار و فراموش مکن که " راستی موجب رضای خداست".

توصیه من به تو همین است که دست از این حرکات ناعاقبت اندیشانه بکش که شاید واقعه ها در پیش باشند و دشمنان در پس!

شاید بپرسی چه شد که جامه دیگری بر پیکر اخلاق و تدبیر و آن همه مصلحت ها در آخر راه بر کشدند؟ اگر چنین سؤالی کنی، خواهم گفت که در این هم مصلحتی است که فهم آن برای بسیاری دشوار است.

شاید این سخن که در آینده برای جلب اعتماد مردم دست از مصلحت گرایی و قوم گرایی بر می دارد و تمامی متعصبین (!) را از ریاست جمهوری می راند هم تنها حرف و مصلحتی باشد! زیرا در افتادن با موج فتنه و اربابان زر و زور در وضعیت فعلی برای انسان عاقل و متینی مانند او که به هر کاری با نهایت احتیاط برمی خورد و با هر یک، خوب و بد، به تصدیق عالم و آدم، از در مدارا و سازش پیش آمده است، و یکی از بزرگترین پیشوایان فکری جهان است و نیک می داند که رعایت مصلحت و مصلحت اندیشی چقدر برایش مهم است، سودی نخواهد داشت؛ و راستی، این را بهتر از وی که داند!

و در آخر این بیت:

نزد خرد شاهی و پیغمبری
چون دو نگیرند بیک انگشتی

از نظامی را که معادل شعری:

چنان دان که شاهی و پیغمبری
دو گهر بود در یک انگشتی

ابوالقاسم فردوسی توسی سراینده شاهنامه است، به عنوان آخرین ضربه برای مجاب کردن کامل من میسرود و زبان در کام در می کشید و با یک خنده تمسخر آمیز از من دور می شد.

۲۰۱۲/۰۶/۳۰